

فصلنامه علمی مطالعات قدرت نرم، سال یازدهم، شماره اول (پیاپی ۲۴)، بهار ۱۴۰۰

صص ۳۴-۱

مطالعه مقایسه‌ای راهبرد سیاست خارجی آمریکا (۲۰۲۰-۲۰۰۹):

از راهبرد واقع‌گرا - نرم افزار گرای اوپاما به سوی راهبرد واقع‌گرا - نرم افزار گریز ترامپ

DOR: 20.1001.1.23225580.1400.11.1.1.9

نوع مقاله: پژوهشی

فرهاد وکیلی<sup>۱</sup>، سیداصغر کیوان حسینی<sup>۲</sup>

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۰۷

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۲۱

### چکیده

راهبرد سیاست خارجی آمریکا در دولت‌های اوپاما و ترامپ از منظر نظریه‌های مختلف و بعضاً متعارض مورد بررسی قرار گرفته است و خلأ بررسی مقایسه‌ای مبتنی بر بررسی این راهبردها بر بستر یک راهبرد کلان کاملاً مشهود است؛ بنابراین، پرسش اصلی پژوهش این است که وجوه اشتراک و افتراق راهبرد سیاست خارجی آمریکا در دوران رهبری اوپاما و ترامپ کدامند؟ در پاسخ، فرضیه اصلی عبارتست از اینکه: با تأکید بر فاصله‌گیری از راهبرد کلان تفوق در سیاست خارجی آمریکا در حفاصل سال‌های ۲۰۰۹ تا ۲۰۲۰، جهت‌گیری مزبور در دوره اوپاما در قالب «راهبرد موازنه برون بوم» بر بستریافشاری بر منابع نرم قدرت (اتحادسازی، چندجانبه‌گرایی و دیپلماسی بین‌المللی و قدرت هوشمند) در دستور کار قرار داشت و در دوره ترامپ در چارچوب تأکید بر واقع‌گرایی رها شده از نرم افزار گرای، «راهبرد ناموازنه» مدنظر قرار گرفت. در این پژوهش از ترکیب مفاهیم راهبرد و تغییر در راهبرد و نظریه رفتار موازنه‌ای راندال شوئلر به عنوان یکی از نظریات مکتب رئالیسم نو کلاسیک بهره گرفته شده است و روش پژوهش نیز روش مقایسه‌ای است.

**واژه‌گان کلیدی:** راهبرد، نرم افزار گرای، اوپاما، ترامپ، راهبرد موازنه برون بوم، راهبرد ناموازنه.

۱- دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

glasses00@live.com

۲- دانشیار روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

## مقدمه

مناظره میان تحلیل‌گران در خصوص تغییر یا تداوم سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در دوران پس از جنگ سرد همواره داغ بوده است. گروهی معتقدند که سیاست خارجی آمریکا همواره از یک راهبرد کلان در قالب تفوق یا رهبری یا هژمونی در دوران پس از جنگ سرد پیروی کرده و حتی در دوران جنگ سرد نیز همواره راهبرد مشخص مهار را پیگیری نموده است از سوی دیگر گروهی نیز معتقدند که سیاست خارجی آمریکا پس از جنگ سرد در دوران ریاست جمهوری روسای جمهور مختلف دگرگون شده به شکلی که حتی می‌توان گفت هر یک از روسای جمهور راهبرد سیاست خارجی خاص خود را داشته است. با این حال به نظر می‌رسد با پیگیری روند سیاست خارجی آمریکا در دوران پس از جنگ سرد بتوان عناصر تداوم و تغییر را در آن تشخیص داد؛ تحلیل سیاست خارجی اوپاما و ترامپ و لزوم مقایسه میان سیاست خارجی این دو دولت نیز در بستر مذکور معنا پیدا می‌کند.

پایان دوران جورج بوش<sup>۱</sup> که با افزایش هزینه‌های مداخله‌گرایی گسترده همراه بود، تغییر در توزیع قدرت در نظام بین‌الملل با ظهور چین و نیز بحران اقتصادی در آمریکا باعث شد نقش رهبری جهانی آمریکا مورد پرسش قرار گیرد. زیگنیو برزینسکی<sup>۲</sup> در کتاب *بیش استراتژیک آمریکا و بحران قدرت جهانی* از نوعی تغییر در توزیع قدرت جهانی از سوی غرب به سمت شرق و از دست رفتن جاذبه جهانی بودن آمریکا بحث می‌کند و نتایج ژئوپلیتیکی افول آمریکا را برمی‌شمارد و معتقد است آمریکا هنوز صاحب برتری جهانی است اما برحق بودن این برتری، کارایی آن و طول عمر رهبری آن به صورتی روزافزون و جهانی مورد سؤال قرار گرفته است و

1. George Bush

2. Zbigniew Brzezinski

این به خاطر مشکلات و چالش‌های پیچیده داخلی و خارجی آمریکا است (برژینسکی، ۱۳۹۳: ۴۵-۴۴). همچنین مطلوبیت این نقش برای منافع ملی آمریکا نیز توسط اوباما به شکلی ضمنی و توسط ترامپ به شکلی صریح مورد پرسش قرار می‌گیرد چنانکه اوباما از چندجانبه‌گرایی برای حل چالش‌های جهانی و به عبارتی تقسیم بار جهانی سخن گفته و ترامپ نیز از تأمین هزینه‌های نقش رهبری جهانی آمریکا توسط متحدان سخن می‌گوید. این وضعیت نظام بین‌الملل و نوع واکنش سیاست خارجی اوباما و ترامپ نسبت به تغییر در توزیع قدرت بین‌المللی تداعی‌کننده تفسیری یکسان از این وضعیت است بنابراین در نگاه نخست سیاست خارجی این دو دولت در تداوم راهبرد کلان تفوق، تشکیک نموده‌اند.

از سوی دیگر به نظر می‌رسد نوع پاسخ سیاست خارجی آمریکا به چالش‌های مذکور و میزان پابندی آن به راهبرد کلان تفوق در دولت‌های اوباما و ترامپ متفاوت بوده است و باعث شکل‌گیری دو نوع راهبرد سیاست خارجی در دوران اوباما و ترامپ شده است. راهبرد سیاست خارجی اوباما با اولویت آمریکا به عنوان شریک برابر با سایر بازیگران نظام بین‌الملل؛ طیف تهدیدات متنوعی از تهدیدات را در زمره مسائل امنیت ملی تلقی نموده و از ابزارهای واقع‌گرایی لیبرال، اتحادسازی، چندجانبه‌گرایی و دیپلماسی بین‌المللی و نیز قدرت هوشمند بهره گرفت. این ابزارها، منابع قدرت نرم هستند که اوباما از آنها بهره می‌برد. از سوی دیگر، راهبرد سیاست خارجی ترامپ با اولویت آمریکای قدرتمند، تهدیدات اقتصادی را مهمترین مسأله امنیت ملی تلقی نموده و از ابزارهای واقع‌گرایی بازدارنده، اتحاد با دریافت هزینه، یک‌جانبه‌گرایی حداکثری و بهره‌گیری از قدرت اقتصادی بهره گرفت. این رویکرد نشان دهنده نوعی واقع‌گرایی است که از ابزارهای نرم‌افزاری رهایی پیدا کرده است.

بنابراین پرسش اصلی پژوهش اینگونه مطرح می‌شود: وجوه اشتراک و افتراق راهبرد سیاست خارجی آمریکا در دوران رهبری اوباما و ترامپ کدامند؟ در پاسخ، فرضیه اصلی عبارتست از اینکه: با تأکید بر فاصله‌گیری از راهبرد کلان تفوق در سیاست خارجی آمریکا در حدفواصل سال‌های ۲۰۰۹ تا ۲۰۲۰، جهت‌گیری مزبور در دوره اوباما در قالب «راهبرد موازنه برون بوم» بر بستر پافشاری بر منابع نرم قدرت (اتحادسازی، چندجانبه‌گرایی و دیپلماسی بین‌المللی و قدرت هوشمند) در دستورکار قرار داشت و در دوره ترامپ در چارچوب تأکید بر واقع‌گرایی رها شده از نرم‌افزارگرایی، «راهبرد ناموازنه» مدنظر قرار گرفت.

### ۱. پیشینه پژوهش:

پیشینه پژوهش موجود را می‌توان در سه بخش تقسیم‌بندی نمود. بخشی از ادبیات موجود پژوهش درخصوص راهبردهای سیاست خارجی اوباما و ترامپ به رویکرد تغییر تعلق دارد یعنی معتقدند این راهبردها نسبت به راهبردهای روسای جمور قبلی خود دچار تغییر شده‌اند؛ برخی به رویکرد تداوم در راهبرد تعلق دارند یعنی معتقدند اصولاً راهبرد سیاست خارجی آمریکا پس از جنگ سرد و خصوصاً پس از ۱۱ سپتامبر تاکنون تغییر چندانی نداشته است و نهایتاً گروهی نیز راهبردهای منحصربفرد روسای جمهور آمریکا با تأکید بر اوباما و ترامپ را مطرح می‌کنند. در این پژوهش نگارنده در تلاش است میان این سه رویکرد تجمیع ایجاد کرده و ضمن نشان دادن راهبرد کلان تفوق در سیاست خارجی آمریکا به عنوان عنصر تداوم به فاصله‌گیری از این راهبرد کلان در دوران اوباما و ترامپ به عنوان عنصر تغییر اشاره کرده و نهایتاً ذیل این تداوم و تغییر، راهبرد منحصربفرد اوباما و ترامپ را طرح کند. از این رو به شاخص‌ترین این ادبیات پرداخته می‌شود:

**چرا راهبرد کلان آمریکا تغییر کرده است: محدودیت بین المللی، تغییر نسل و بازگشت واقع گرایی:** نگارنده استدلال می‌کند که استراتژی کلان ایالات متحده تغییر کرده است و معتقد است کسانی که از تداوم در سیاست خارجی آمریکا دفاع می‌کنند به تعریف بیش از حد محدود کننده راهبرد کلان اعتماد می‌کنند. این مقاله به تغییرات مهم در راهبرد کلان آمریکا در چهار دوره ریاست جمهوری کلینتون، جورج بوش، اوباما و بوش پسر می‌پردازد. یافته‌های این مقاله نشان می‌دهد که تفاوت سیاست خارجی کلینتون و بوش با اختلاف میان ایده‌های استراتژیک در میان نخبگان سیاست‌گذار قابل تبیین است و شاهدیه روند به سمت مدیریت هژمونیک کمتر فعال در دوره اوباما و ترامپ هستیم (Kitchen, Why American grand strategy has changed: international constraint, generational shift, and the return of realism, 2020).

**چرا راهبرد کلان آمریکا تغییر نکرده است؟ قدرت، عادت و ساخت سیاست خارجی آمریکا:** پاتریک پورتر در این اثر استدلال می‌کند که شیوه ایالات متحده در دستیابی به امنیت به طور قابل توجهی ثابت بوده است. مدت‌ها قبل از سقوط اتحاد شوروی، ایالات متحده به راهبرد کلان تفوق شکل داد. این راهبرد دارای چهار بخش بهم پیوسته است: برتری نظامی بودن؛ اطمینان دادن به متحدان و مهار آن‌ها، ادغام سایر دولت‌ها در نهادها و بازارهای طراحی شده توسط ایالات متحده و جلوگیری از گسترش سلاح‌های هسته‌ای. وی به صورت موردی از سیاست‌های دولت کلینتون و سال‌های اولیه دولت ترامپ برای نشان دادن تداوم در راهبرد کلان سیاست خارجی آمریکا بهره می‌برد (Porter, 2018).

**راهبرد کلان و امنیت ملی ایالات متحده: معمای تفوق، افول و ابتکار:** بحران‌های سیاست خارجی که ایالات متحده در دولت باراک اوباما با آن روبرو شده است، عدم اطمینان

عمیقی در این خصوص ایجاد کرده است که آیا ایالات متحده می‌تواند راهبرد کلان و ثابت خود از زمان پایان جنگ سرد یعنی تفوق را حفظ کند. نویسندگان با استفاده از چارچوبی واقع‌گرایانه نئوکلاسیک استدلال می‌کنند که بخش اعظم این عدم اطمینان نه تنها به دلیل تغییرات اساسی در خود سیستم بین‌المللی بلکه بیشتر به دلیل تفسیر چنین تغییراتی توسط دولت اواما و منتقدان آن بوده است. در نهایت نویسندگان معتقدند که استراتژی کلان ایالات متحده اکنون در بین رویکردهایی قرار دارد که به عنوان "مدیریت افول" دولت اواما و "انکار افول" رئیس‌جمهور دونالد ترامپ توصیف می‌شود که منعکس‌کننده گسست "سیستم پشتیبانی سیاسی" داخلی است که تفوق را از زمان پایان جنگ سرد بی‌ریزی کرده است (Clarke & Ricketts, 2017).

**دکترین اواما؛ راهبرد کلان امروز آمریکا:** برخی از منتقدان اواما تفسیر اشتباهی از وی دارند و معتقدند که وی هیچ راهبردی ندارد. اگر راهبرد کلان را کمی موسع‌تر و شاید واقع‌بینانه‌تر تعریف کنیم، می‌بینیم که پرزیدنت اواما نوعی راهبرد کلان ضمنی دارد و از زمان ورود به دفتر بیضی با وجود پیچ و خم‌ها کاملاً آن را دنبال کرده است. راهبردی که وی مطرح می‌کند: عقب‌نشینی و سازش اساسی به لحاظ بین‌المللی جهت ایجاد امکان تمرکز فراوان بر حفاظت از میراث سیاسی لیبرال در داخل (Dueck, The Obama Doctrine: American Grand Strategy Today, 2015).

روش تحقیق در این پژوهش، روش مقایسه‌ای بوده و شیوه جمع‌آوری اطلاعات نیز روش اسنادی یا کتابخانه‌ای است. سازماندهی پژوهش بدین شکل است که ابتدا در بخش مدل مفهومی به چستی مفهوم راهبرد و چگونگی و تغییر در راهبرد پرداخته شده تا زمینه تبیین راهبرد کلان آمریکا فراهم شود و سپس با بهره‌گیری از نظریه رفتار موازنه‌ای راندال شوئلر فضای بحث در خصوص راهبرد سیاست خارجی آمریکا در دوران اواما و ترامپ

مهیا می‌شود. در بخش بعدی ضمن تشریح راهبرد کلان تفوق به چگونگی و چرایی فاصله‌گیری از این راهبرد در دوران اوپاما و ترامپ پرداخته شده تا نقاط اشتراک راهبرد سیاست خارجی اوپاما و ترامپ تبیین شود و در نهایت در بخشهای بعدی به هر یک از راهبردهای سیاست خارجی آمریکا در دوران اوپاما و ترامپ پرداخته می‌شود تا نقاط افتراق این دو راهبرد بر محور نرم‌افزارگرایی یا نرم‌افزارگریزی مشخص شود.

## ۲. مدل مفهومی

نخستین پرسش‌هایی که باید به آن پاسخ داده شود این است که راهبرد چیست؟ راهبرد از چه مولفه‌های تشکیل شده است؟ و انواع تغییرات در راهبرد کدامند؟ راهبرد یک نوع نقشه راه مفهومی است که نشان می‌دهد چطور می‌توان منابع ملی را شناسایی نموده، اولویت بندی کرد و آن را در مقابل تهدیدات بالقوه به منافع ملی متصل نمود. چنین راهبردهایی ممکن نیست کاملاً منسجم، از پیش برنامه ریزی شده یا کاملاً هماهنگ باشند. در واقع، اینها معمولاً واجد این ویژگی‌ها نیستند اما اجتناب ناپذیری محدودیت منابع، انتخاب‌های دشوار و معاملات راهبردی در سیاست‌های خارجی و دفاعی کشور بدین معناست که تصمیمات درخصوص راهبرد کلان هم‌ضمنی و هم‌اجتناب ناپذیر هستند. یک راهبرد مانا باید اهداف<sup>۱</sup> و ابزارها<sup>۲</sup> را به یکدیگر متصل نماید. برای مثال، تعهدات نباید از ظرفیت‌ها پیش بیفتند. با این حال، راهبرد، اهداف عملیاتی<sup>۳</sup> ما را شناسایی کرده که به اهداف نهایی<sup>۴</sup> با توان پاسخ‌گویی، انتخاب و دفاع کردن، عینیت می‌بخشد (Dueck, 2015: 15). هر راهبردی شامل سه مؤلفه است: **نخست**؛ اهداف، مقاصد و منافع خاص ملی را مشخص می‌کند. **دوم**؛ چالش‌ها یا تهدیدهای موجود را برای آن منافع مشخص

1. Ends

2. Means

3. targets

4. objects

می‌کند. سوم؛ استراتژی، ابزارها یا وسایل خاص سیاستی را با توجه به چالش‌هایی که مواجه هستند انتخاب می‌کند و اهداف ملی را دنبال می‌کند (Dueck, The Obama Doctrine: American Grand Strategy Today, 2015: 14-15).

تشخیص تغییر کلان و تغییر جزئی در استراتژی کلان ایالات متحده با اهمیت است. یک تغییر گسترده در میزان تعهدات استراتژیک - مانند مورد اتخاذ مهار - را می‌توان به عنوان یک تغییر سطح اول توصیف کرد. تغییر کمتر اساسی - به عنوان مثال، معرفی "نگاه جدید" توسط آیزنهاور<sup>۱</sup> - می‌تواند به عنوان یک تغییر سطح دوم توصیف شود. وی با مراجعه به ابزارهای سیاست‌گذاری، معیارهای تغییر را ارزیابی می‌کند؛ از جمله این ابزارهای سیاست‌گذاری به هزینه‌های دفاعی، تعهدات در قبال متحدان، آرایش نظامی، میزان کمک خارجی، ابتکارهای دیپلماتیک و اتخاذ موضع نسبت به دشمنان است. (Dueck, Reluctant Crusaders: power and change in american grand strategy, 2006: 12). بنابراین می‌توان از دو

نوع تغییر در راهبرد سخن گفت: نخست، تغییر راهبرد کلان که انتظار تغییر طی دهه‌ها و نه سال‌ها وجود دارد که همان تغییرات سطح دوم است. دوم، تغییر در راهبرد سیاست خارجی که انتظار تغییر آن طی سال‌ها و در دوران ریاست جمهوری یک رهبر وجود دارد که همان تغییرات سطح اول است. راهبرد کلان در این پژوهش با توجه به محدوده زمانی پژوهش یعنی دهه‌های پس از جنگ سرد، راهبرد تفوق است. بنابراین؛ چگونگی ظهور این راهبرد و میزان پایداری دولت‌های پس از جنگ سرد در آمریکا به این راهبرد و خصوصاً پایداری دولت‌های اوباما و ترامپ مورد نظر است. همچنین در این پژوهش، راهبرد سیاست خارجی دولت‌های اوباما و ترامپ نیز با استفاده از نظریه رفتار موازنه‌ای راندال شوئلر<sup>۲</sup> (رفتارهای چهارگانه موازنه‌ای شامل راهبرد موازنه

1. Dwight Eisenhower

2. Randall Schweller



مناسب، راهبرد فراموازنه، راهبرد ناموازنه و راهبرد موازنه نافرجام) و افزودن نوع پنجمی از رفتار موازنه‌ای یعنی راهبرد موازنه برون بوم تبیین شده است. اما چرا راهبردهای موازنه ذیل راهبرد کلان تفوق قراگرفته‌اند بدین دلایل بوده است: نخست؛ با این که در دوران پس از جنگ سرد میل به کنار گذاشتن تفکر توازن قدرت از نو زنده شد از این تصویر در سطحی گسترده برای مشخص ساختن سیاست جهان استفاده گردیده است (لیتل، ۱۳۹۴: ۱۰۲) و دوم اینکه خود راهبرد کلان تفوق نیز دربردارنده اندیشه موازنه است چرا که تفوق گرایان، درک واقع گرایانه‌ای از "قدرت، زور، درگیری و منافع ملی خود در روابط بین‌الملل" دارند و به دنبال تسلط قدرت به نمایندگی از ایالات متحده و متحدان نزدیک آن هستند تا از ظهور رقبای بالقوه هم رده جلوگیری کرده و از نظم جهانی لیبرال حمایت کنند (Dueck, Ideas and Alternatives in American Grand Strategy, 2000–2004, 2004: 515-516). بنابراین به دنبال توازن قدرت هستند و رفتار موازنه‌ای در پیش گرفته‌اند.

شوئلر مدل‌های موازنه را درمقابل نظریه استاندارد موازنه قوا مطرح می‌کند؛ وی معتقد است وقتی که دولت‌ها به سطوحی اجتماعی و نخبگان تقسیم‌شده باشند، احتمال کمتری دارد که با پیش‌بینی‌های موازنه قوا مطابقت کنند. به‌طور مشخص رهبران دولت‌های فاقد انسجام به نسبت انواع منسجم دولت‌ها تمایل و قدرت کمتری به پذیرش ریسک‌های سیاسی و سیاستی موازنه دارند. دلایلی که دولت‌ها علیه تهدیدات موازنه برقرار می‌کنند، عمدتاً عوامل سیستمیک نیستند بلکه همانند همه تصمیمات امنیت ملی تحت تأثیر فرایند سیاسی داخلی هستند (Schweller, 2004: 161-166) اما معنای رفتار موازنه‌ای چیست؟ موازنه و موازنه نافرجام قابل تقسیم‌بندی به چهار مقوله را دارد: نخست، به‌طور ساده موازنه مناسب<sup>۱</sup> است که زمانی حادث می‌شود که هدف

1. Appropriate Balancing

به‌واقع یک تجاوزگر خطرناک است و نباید و نمی‌توان در مقابل آن مماشات کرد. دوم، ناموازنه<sup>۱</sup> است که ممکن است به شکل دنباله‌روی، مماشات، تعهد، دوری‌گزینی یا پنهان‌شدن مطرح می‌شود. این سیاست‌ها، عاقلانه و معقول هستند چه وقتی که دولت با اقناع دولت تجدیدنظرطلب نسبت به شکایت‌های مشروع آن دولت قادر به اجتناب از هزینه‌های جنگ بوده و یا چنین اقداماتی را توسط دیگران مجاز شمارد یا به دیگران جهت دفاع در مقابل متجاوز به شکلی که خود مصون و در حاشیه باشد، مجوز دهد. مقوله سوم که به‌عنوان نقطه تمرکز شوئلر، موازنه نافرجم است که زمانی اتفاق می‌افتد که دولت موازنه برقرار نمی‌کند یا به‌طور غیر موثری در پاسخ به یک متجاوز خطرناک و غیرمماشاتگر ظاهر می‌شود و تلاش دولت‌ها جهت جلوگیری یا دفاع کردن در مقابل این دولت ضروری است. در این مورد دولتی که موازنه نافرجم برقرار می‌کند باعث جنگی می‌شود که قابل اجتناب بوده یا هزینه‌های آن بیشتر از برآورد این دولت بوده است. (Schweller, 2004, pp. 167-169). چهارم، فراموازنه یا موازنه نامناسب<sup>۲</sup> است که موجب بالا رفتن مداوم، پرهزینه و پرخطر تسلیحات در نتیجه سوء برداشت از هدف به‌عنوان یک متجاوز است. نوع موازنه‌ای که دولت‌ها برقرار می‌کند واکنش بیش از حد تلقی می‌شود درحالی که تلاش دولت‌ها جهت جلوگیری یا دفاع کردن در مقابل تهدید ضروری نیست. در این مورد دولتی که موازنه برقرار می‌کند باعث وضعیتی می‌شود که قابل اجتناب بوده یا هزینه‌های آن بیشتر از برآورد این دولت بوده است (ویلیامز، ۱۳۹۲: ۶۹). می‌توان نوع پنجمی از راهبرد موازنه‌گری در سیاست خارجی را به‌عنوان راهبرد موازنه برون بوم<sup>۳</sup> برشمرد. این نوع از موازنه در پاسخ به افزایش هزینه‌ها در فراموازنه مطرح شده و پیشنهاداتی در راستای کاهش هزینه‌ها در ایجاد موازنه مناسب

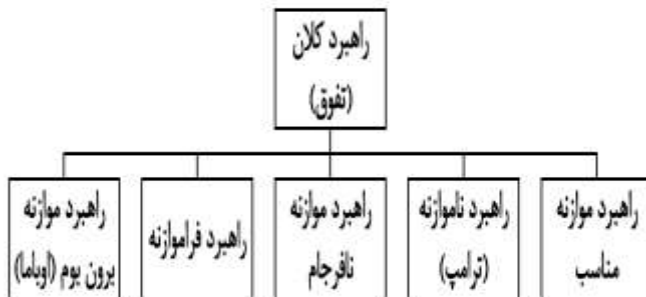
1. Nonbalancing

2. Overbalancing or Inappropriate Balancing

3. Offshore Balancing

مطرح می‌کند. مطابق این راهبرد، آمریکا تمایل دارد از کاهش نیروهای نظامی حمایت کند، بر مزایای نظامی نسبی در دریا و در آسمان تکیه کند؛ از عملیات ضد شورش یا مداخلات پیرامونی اجتناب کند و از پروژه‌های بین‌المللی که شامل اشغال نظامی یا حکمروایی بر کشورهای در حال توسعه است، خودداری نماید. به عقیده حامیان آن‌ها، همه‌ی این تغییرات استراتژیک به معنی کاهش بیشتر هزینه است. نیروهای مسلح ایالات متحده تنها در صورتی تمایل دارند درون‌بوم عمل کنند که قدرت‌های منطقه‌ای نتوانند موازنه میان خودشان را در مقابل یک هژمون بالقوه حفظ کنند. نیروهای آمریکایی زمانی که تهدیدات بررسی شوند، تمایل به خروج و عقب‌نشینی دارند (Mearsheimer J. , 2011, pp. 18,31). هرچند این راهبرد به لحاظ منطق مدل چهارگانه رفتار موازنه‌ای راندال شوئلر یعنی ساخت دولت از تهدید ذیل راهبرد مناسب طبقه‌بندی می‌شود اما به دلیل اینکه این راهبرد ریشه در راهبرد کلان انزوآگرایی در تاریخ ایالات متحده داشته و نیز به این دلیل که به لحاظ تاریخی بلافاصله پس از دوره ریاست جمهوری جورج بوش و در دوران اوباما مطرح شده و در مقابل راهبرد فراموازنه، دوگانه‌سازی می‌نماید، راهبرد موازنه برون بوم به عنوان راهبرد پنجم در نظر گرفته می‌شود.

### جدول ۱. مدل مفهومی پژوهش



### ۳. راهبرد کلان تفوق و فاصله‌گیری از آن در دوران اوباما و ترامپ

با فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد لزوم تغییر راهبرد کلان سیاست خارجی آمریکا واضح و ساده به نظر می‌رسید اما اتخاذ راهبرد کلان سیاست خارجی در چنین فضایی مستلزم تحلیل ساختار نظام بین‌الملل بود. تئوری دوقطبی در فضای پس از جنگ سرد دچار چالش‌هایی گردید. در این میان آنچه اتخاذ راهبرد کلان تفوق در سیاست خارجی آمریکا را به لحاظ نظری توجیه می‌نمود تحلیل ساختار نظام بین‌الملل به شکل لحظه تک‌قطبی<sup>۱</sup> بود.

بعد از خاموشی جنگ خلیج فارس، چارلز کراثامر<sup>۲</sup> مفسر ستون نویس آزاد نه فقط در توصیف نظام تک‌قطبی بلکه همچنین به‌عنوان تجویزی جهت رفتار سایرین نوشت که "قانون قدرت جهانی، ابرقدرت بدون معارض، ایالات متحده است. چیزی جز یک قدرت درجه اول وجود ندارد و در آینده نزدیک امیدی نیست که قدرت دیگری بتواند با آن رقابت کند (ویتکف، ۱۳۸۲: ۲۴۱-۲۴۰). راهبرد کلانی که ممکن بود با آن چنین هدفی را تحقق بخشید، تفوق<sup>۳</sup> بود. تفوق از نظر رابرت جرویس<sup>۴</sup> نه تنها به معنای قدرتمندتر بودن از هر کشور دیگر با توجه به میزان معمول و طبیعی قدرت (به عنوان مثال تولید ناخالص ملی، اندازه نیروهای مسلح، عدم آسیب‌پذیری اقتصادی، سیاسی و جغرافیایی) است بلکه همچنین به معنای توانایی ایجاد یا حداقل تأثیر بالا بر "قواعد بازی" در سیاست بین‌الملل نیز هست یعنی توانایی ایجاد تعیین نوع چارچوب فکری که به کار گرفته می‌شود و استانداردهایی که رفتار قانونی را مشخص می‌کند" (Jervis, 1993: 52-53) به همین

1. Unipolar Moment

2. Charles Krauthammer

3. Primacy

4. Robert Jervis

دلیل می‌توان گفت در دوران بوش پدر و کلینتون راهبرد کلان تفوق با اعمال کم‌ترین خشونت و توسل به جنگ در موارد استثنایی از جمله جنگ اول خلیج فارس پیگیری شد. حوادث ۱۱ سپتامبر موجب تقویت این باور دولت شد که تنها با تدوین استراتژی کلان مبتنی بر جهانی بودن ارزشهای ایالات متحده و تفوق قدرت ایالات متحده می‌تواند امنیت ملی و بین‌المللی را تضمین کند. این همسویی بین ارزش‌ها و تفوق در استراتژی امنیت ملی سپتامبر ۲۰۰۲ ایالات متحده آمریکا به وضوح شرح داده شده است. شاید مهم‌تر از همه، استراتژی امنیت ملی این اعتقاد دولت را که قدرت ایالات متحده ذاتاً یک نیروی بی‌خطر و رهایی‌بخش در سیاست بین‌الملل است، برجسته کرد (Monten, 2007: 131). تأثیر این جهان بینی پس از ۱۱ سپتامبر کاملاً آشکار بود. در حالی که محیط ساختاری برای آمریکا کاملاً مجاز بود، ایالات متحده به یک قدرت انقلابی تبدیل شد و آماده شد تا برای دولت - ملت سازی مجدد به اشغال نظامی گسترده پردازد.

دوران بوش اوج به کارگیری راهبرد کلان تفوق بود اما پس از دوران بوش، فاصله‌گیری از راهبرد کلان تفوق قابل ردیابی است. متغیر مستقل این تغییرات را می‌توان تغییرات در ساختار نظام بین‌الملل دانست. به همین دلیل است که ریچارد هاس<sup>۱</sup> در اثری با عنوان عصر ناقطبی، لحظه تک‌قطبی ایالات متحده را پایان یافته تلقی می‌کند. به نظر وی روابط بین‌الملل در قرن بیست‌ویکم با ناقطبیت تعریف خواهد شد (Haass, May/June 2008) و یا بری بوزان<sup>۲</sup> از ساختار "۱+۴" و مناطق "صحبت می‌کند (بوزان، ۱۳۹۰) و برخی نیز بر نقش متحول‌کننده چین و هند در جهان "چند قطبی ناپایدار"<sup>۳</sup> تأکید کرده‌اند

1. Richard Hass

2. Barry Buzan

3. Unstable Multipolarity

(Humphrey & Messner, 2006). بنابراین، پس از دوران بوش، سازگاری ساختار نظام بین‌الملل با اهداف سیاست خارجی آمریکا کاهش یافته و سیاست خارجی ایالات متحده هم با افزایش فشار<sup>۱</sup> و هم افزایش محرک‌ها<sup>۲</sup> مواجه است.

در اواخر دولت جورج دبلیو بوش، دوام تفوق ایالات متحده و چهره "حق طلب" آن با ناکامی در عراق و افغانستان و بحران مالی جهانی ۲۰۰۸ لکه دار شد: ظهور بازیگرانی مانند چین و هند که برای برخی از ناظران، نشان دهنده پایان تسلط ایالات متحده است که با عنوان ظهور سکون<sup>۳</sup> شناخته می‌شود. (Zakaria, 2008). در عین حال، تغییر نسل در نخبگان سیاستگذاری خارجی به این معنی بوده است که سیاستگذاران کمتر به چارچوب‌های معنایی دوران جنگ سرد اعتماد می‌کنند و فرضیات عمیق‌تری را درباره هژمونی و ضرورت رهبری آمریکا به طور فزاینده‌ای زیر سوال می‌برند (Kitchen, Why American grand strategy has changed: international constraint, generational shift, and the return of realism, 2020: 4). و بنابراین اوپاما ترامپ اساساً این فرضیه قدیمی را که تفوق برای دستیابی به امنیت ملی ایالات متحده مناسب است زیر سوال بردند (Clarke & Ricketts, 2017: 2).

در واقع اثرات استفاده از قدرت سخت نظامی و افزایش مخالفت جهانی با ایالات متحده و افول قدرت نرم آن باعث شد نظریه پردازان آمریکایی به این نتیجه برسند که سیاست‌های عاقلانه و خردمندانه می‌تواند باعث کاهش بدبینی نسبت به آمریکا شود؛ همانگونه که در جنگ سرد نیز آمریکا در چارچوب راهبرد مهار یا سدبندی از قدرت نرم‌افزاری در کنار قدرت سخت‌افزاری استفاده کرد و در نهایت پیروز شد. در همین ارتباط، این دولت در

1. Pressure

2. Stimulus

3. Rise of the Rest

مسیر مبارزه با تروریسم نیز می‌تواند از قدرت نرم استفاده کند. به عقیده آنان، قدرت نرم جذابیت و محبوبیت پایداری دارد و نادیده گرفتن آن به بی‌اعتمادی و کاهش تکیه‌های آمریکا در امور بین‌الملل منجر خواهد شد (Nye, May- June 2004: 16-24).

جهت مواجهه با چالش‌های سیاست خارجی، دولت اوباما به طور فعال سعی در انتقال هزینه‌ها و مسئولیت‌ها به مجموعه‌ای از شرکای بزرگ با منافع مشابه داشت، با این اعتقاد که مدیریت نظم بین‌المللی نیازی ندارد تا ایالات متحده همه کارها را انجام دهد تا نتایج به طور ماهوی با منافع بلند مدت ایالات متحده همسو شوند (Brands, 2018). اوباما به جای عقب نشینی صرف به دنبال واگذاری دارایی‌های هژمونیک به دولت‌های منطقه‌ای با هدف حفظ ثبات از طریق متنوع نمودن تعهدات و سرمایه‌گذاری در حفظ نظم بین‌المللی به جای اقدام مستقیم است. ایالات متحده که قبلاً متعهد به تسلط و یک‌جانبه‌گرایی بود؛ نوعی هژمونی واگذار شده<sup>۱</sup> را پذیرفته بود. در همین راستا ارزیابی کیچن مبنی بر اینکه "چرخش"<sup>۲</sup> به نوعی "هژمونی واگذار شده" است - جایی که "متحدان و شرکا به طور فزاینده‌ای برای کمک به تأمین کالاهای عمومی جهانی دعوت می‌شدند" - احتمالاً دقیق است.

(Kitchen, Ending 'permanent war': Security and economy under Obama, 2016)

با روی کار آمدن ترامپ، برخی ظهور پوپولیسم و ارزشهای بنیادین در کارزار انتخاباتی ترامپ را به معنی "پایان استثنائگرایی آمریکا" لحاظ نموده اند (Cobb, 2016). اعتقادی در بخش قابل توجهی از جامعه ایالات متحده به این تفکر پوپولیستی پیوند خورده که استراتژی تفوق نه مطلوب است و نه پایدار. (Larsen P. T., 2016). رویکرد "اول آمریکا" ترامپ ناشی از تمایل به حفظ برتری ایالات متحده است اما بدون رهبری مرتبط با چنین مسئولیتی. برای ترامپ، مولفه‌های اصلی رهبری ایالات متحده مانند چارچوب‌های اقتصادی و نهادی منجر به "تجاوز"

1. Divested Hegemony

2. Pivot

اقتصادی طبقه متوسط آمریکا شده است. استراتژی پرزیدنت ترامپ برای پیگیری تفوق ایالات متحده بدون احترام گذاشتن به مسئولیت های ضروری رهبری آن به عنوان رویکرد نوظهور "انکار افول" درک می شود (Kagan, 2016).

در حالی که ایده های بسیار متفاوتی در مورد این مسئله وجود دارد که قدرت آمریکا شامل چه اجزایی است، سیاست های خارجی اواما و ترامپ ممکن است به عنوان افول گرایی مطرح شود، زیرا آنها به دنبال واکنش به یک سیستم بین المللی هستند که کمتر از اعمال مستقیم قدرت آمریکایی برخوردار است. پاسخ اواما به افول را می توان در قالب یک پاسخ مودبانه توصیف کرد (Quinn, 2011). تأیید مجدد تعهدات خود به نهادهای چندجانبه، احیای مجدد مشارکت در اتحادها و مهمتر از همه، تلاش برای از میان برداشتن انتخاب های سیاستی که ممکن است روند افول را بیش از پیش تسریع کند. همه برای کاهش سرعت فرسایش موقعیت تک قطبی ایالات متحده و استخراج بازده بیشتر از قدرت ساختاری طراحی شده اند (Kitchen & Cox, Power, structural decline, and American decline, 2019). عکس العمل ترامپ به افول برعکس است؛ این موضوع صرفاً ناشی از شخصیت ملی گرایانه و ارتجاعی ترامپ نسبت به افول نیست: سوداگری، کنار گذاشتن اتحاد و تمرکز بر روابط قدرت بزرگ بر سر ایجاد نهادها بازتاب هایی از سیاست خارجی نیکسون در یک دوره بیماری اقتصادی و اضطراب وضعیت است (Cha & Seo, 2018).

مؤلفه های سیاست خارجی دولت ترامپ یعنی انکار نقش رهبری در سایه رویکرد "اول آمریکا"، بی توجهی به اتحادسازی، چندجانبه گرایی و دیپلماسی باعث شد افول آمریکا با افول قدرت نرم این بازیگر همراه شده و بهره گیری از منابع قدرت نرم به حداقلی ترین شکل ممکن برسد و رویکرد دولت اواما در تقویت قدرت نرم و مدیریت افول ایالات متحده تحت الشعاع قرار گرفت. بنابراین در دو بخش بعدی ابتدا به این موضوع پرداخته می شود که چگونه اواما با توسل به راهبرد



موازنه برون‌بوم با پافشاری بر قدرت منابع قدرت نرم به مواجهه با چالش‌های ایالات متحده و بازسازی نقش رهبری آن در نظام بین‌الملل در راستای مدیریت افول ایالات متحده پرداخت و سپس به چگونگی توسل ترامپ به راهبرد ناموازنه در بستر واقع‌گرایی رها شده از نرم افزارگرایی و عدم توجه به منابع قدرت نرم در مواجهه با چالش‌های ایالات متحده و تأکید بر ابزارهای واقع‌گرایی بازدارنده، اتحاد با دریافت هزینه، یک‌جانبه‌گرایی حداکثری و بهره‌گیری از قدرت اقتصادی پرداخته می‌شود. شاخص‌های عملیاتی این مفاهیم در جدول زیر به تفکیک آورده شده است.

## جدول ۲. شاخص‌های عملیاتی راهبرد سیاست خارجی اوباما و ترامپ

مؤلفه‌ها راهبرد	تعیین منابع	تشخیص تهدیدات	ابزارهای مورد استفاده بر محور نرم افزارگرایی یا نرم افزارگریزی
موازنه برون بوم	اولویت: آمریکا به عنوان شریک برابر	طیف تهدیدات متنوع از جمله جنگ با شبکه‌های منشی یعنی القاعده و وابستگان تروریستی آن، تغییرات آب و هوایی، تشنه سلاح‌های گسترده جمع، بیخاری و جهانی شدن	<ul style="list-style-type: none"> <li>• واقع‌گرایی لیبرال</li> <li>• اتحادسازی</li> <li>• چندجانبه‌گرایی و دیپلماسی بین‌المللی</li> <li>• بهره‌گیری از قدرت هوشمند و اقدامات پیشگیرانه</li> </ul>
ناموازنه	اولویت: آمریکایی قدرتمند	تهدیدات اقتصادی	<ul style="list-style-type: none"> <li>• واقع‌گرایی بازدارنده</li> <li>• اتحاد با دریافت هزینه</li> <li>• یک‌جانبه‌گرایی حداکثری</li> <li>• بهره‌گیری از قدرت اقتصادی</li> </ul>

## ۴. راهبرد موازنه برون بوم اوباما بر بستر بهره‌گیری از منابع نرم قدرت

با انتشار گزارش ۱۱۹ صفحه‌ای گروه مطالعاتی بیکر و همیلتون<sup>۱</sup>، تفکرات این گروه با توجه به ۷۹ پیشنهاد موجود در این گزارش بر همگان روشن شد. این گروه با به چالش کشیدن راه‌حل‌های نومحافظه‌کاران برای عبور از بحران، بازگشت به دیپلماسی را خواستار شده است که شاید برای نومحافظه‌کاران در سال ۲۰۰۳ غیرقابل تصور بود (واعظی، ۱۳۸۷: ۱۳۲-۱۲۶). انتشار گزارش بیکر همیلتون هرچند در دوره بوش اجرایی نشد اما آغاز فرایند تغییر بود؛ بازگشت به دیپلماسی که جزو اصلی‌ترین اهداف این گزارش بود در دوره اوباما اجرایی شد. این گزارش در واقع نقطه انتقال از راهبرد فراموازنه به راهبرد موازنه برون بوم محسوب می‌شود. اساساً موازنه برون بوم بر این نظر استوار است که ایالات متحده نیازی به داشتن حضور نظامی در هر مکانی که شاید منافع دارد، ندارد (رنشون، ۱۳۹۳: ۳۱۸-۳۱۷). اوباما با کاهش حضور و هزینه‌های نظامی ایالات متحده در خاورمیانه بستر مشارکت فعال‌تر این کشور را در شرق دور و در منطقه آسیا و اقیانوس آرام فراهم کرده است. دولت اوباما در ژانویه ۲۰۱۲ و در برنامه ((تداوم رهبری امریکا: اولویت‌های دفاع در قرن بیست‌ویک)) ضمن اشاره به ضرباتی که به طالبان و القاعده از رهگذر مرگ اسامه بن لادن و دستگیری بسیاری از وابستگان به وی وارد آمده است، تأکید می‌کند که القاعده و شاخه‌های آن در افغانستان، یمن، پاکستان، سومالی و دیگر نقاط همچنان فعالیت دارند و ایالات متحده تا آینده قابل پیش‌بینی درگیر مقابله با تهدیدات گروه‌های تروریستی غیردولتی در جهان خواهد بود. بنابراین با وجود پررنگ شدن اهمیت آسیا و شرق دور برای ایالات متحده، این کشور تا آینده قابل پیش‌بینی نمی‌تواند از درگیر شدن در مسائل خاورمیانه و مواجهه با

۱. گروه بیکر-همیلتون متشکل از ۵ جمهوری‌خواه و ۵ دموکرات طبق دستور رئیس‌جمهور برای یافتن راه‌حلی برای بحران عراق ایجاد شده بود.

تهدیدات و چالش‌های برخاسته از این منطقه اجتناب کند. به علاوه افراط‌گرایی سنی و موضوع هسته‌ای ایران دو مسئله‌ای است که آمریکا به‌عنوان تهدید در سال‌های آتی در نظر می‌گیرد (Satloff, 2012: 21) از این رو راهبرد موازنه‌گرایی برون‌بوم اوباما راهبردی است که با اولویت آمریکا به عنوان شریک برابر، طیف تهدیدات متنوعی از جمله جنگ با شبکه‌ای مشخص یعنی القاعده و وابستگان تروریستی آن، تغییرات آب و هوایی، اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی، بیماری و جهانی شدن را مهمترین مسائل امنیت ملی تلقی نموده و درصدد است با ابزارهای واقع‌گرایی لیبرال، اتحادسازی، چندجانبه‌گرایی و دیپلماسی بین‌المللی و بهره‌گیری از قدرت هوشمند و اقدامات پیشگیرانه به این هدف نائل شود. بنابراین، مؤلفه‌های راهبرد موازنه برون بوم را می‌توان اینگونه تشریح کرد:

نخست؛ در خصوص تعیین منافع، برابری آمریکایی است. از دید کارشناسان آمریکایی، بهترین عبارتی که توصیف‌کننده دکترین اوباما در این استراتژی تازه می‌باشد، همان عبارتی است که وی در یکی از سخنرانی‌های خود پیش از انتشار سند استراتژی امنیت ملی ایراد کرده بود. در این سخنرانی اوباما گفت که برخلاف گذشته، آمریکا به‌عنوان "یک شریک برابر" و نه کشوری "برتر" به تعامل با دیگر کشورها روی خواهد آورد (کاردان، ۱۳۹۰: ۴۵). درعین حال این برابری به معنای عدم رهبری نیست. از این رو آمریکا در دوره باراک اوباما با بهره‌گیری از استراتژی موازنه برون‌بوم<sup>۱</sup> درصدد است به رهبری کم‌هزینه دست بزند. در اصل، اوباما واقعاً معتقد نیست منازعه در ذات سیاست جهانی است. بر عکس، او معتقد است که اگر دشمنان مسلم بتوانند یاد بگیرند که به یکدیگر گوش دهند و

1. Offshore Balancing

در کنار هم قرار بگیرند، همکاری های بین المللی واقعی و بنیادین امکان پذیر است (Dueck, 2015, p. 35).

دوم؛ در وجه تشخیص تهدیدات نیز سند مرور دفاعی چهارساله دولت اواما در سال ۲۰۱۰ - گرچه در خصوص اولویت ها نسبتاً مبهم است - بر چالش هایی از جمله تغییرات آب و هوایی، بیماری و جهانی شدن تأکید کرد، در حالی که از نقش هرگونه "جنگ علیه ترور" ایالات متحده در مقایسه با سال های بوش می کاهد (Godson & Shultz, 2010). بر مبنای این مؤلفه از استراتژی امنیت ملی دولت اواما تهدیدات آمریکا در میان گروه های تروریستی حالتی مشخص تر نسبت به دولت بوش دارد. در استراتژی امنیت ملی اواما موضوع جنگ جهانی ضدتروریسم نفی شده و عنوان می گردد که هرچند ایالات متحده همیشه به دنبال مشروعیت یابی در استفاده از تروریسم و انزوای عاملان چنین اقداماتی می باشد ولی این یک نبرد جهانی علیه یک تاکتیک (تروریسم) یا یک مذهب (اسلام) نمی باشد. در این سند ما در جنگ با شبکه ای مشخص یعنی القاعده و وابستگان تروریستی آن هستیم، کسانی که از تلاش ها برای حمله به ایالات متحده یا شرکای آن حمایت می کنند (National Security Strategy, 2010: 20). در واقع تهدید محوری دوران بوش جای خود را به قابلیت محوری می دهد.

راهنمای استراتژیک دفاعی<sup>۱</sup> مختصرتر سال ۲۰۱۲ دولت در روشن شدن پیش فرض های کلیدی، به ویژه با کنار زدن این ادعا مبنی بر اینکه نیروهای مسلح آمریکا می توانند همزمان در دو درگیری بزرگ منطقه ای مبارزه کنند، ادامه یافت (Sustaining U.S. Global Leadership: Priorities for 21st Century Defense, January 2012). به همین دلیل است که کریستوفر لاین، یکی از دانشمندان برجسته حامی موازنه برون بوم، راهنمای سال ۲۰۱۲ را به عنوان

<sup>۱</sup>. Defense Strategic Guidance (DSG)

یک نقطه عطف در حرکت آمریکا به سمت چین راهبردی و پایان صلح آمریکایی تحلیل نموده است (Layne, 2012).

نهایتاً، می‌توان ابزارهای واقع‌گرایی لیبرال، اتحادسازی، چندجانبه‌گرایی و دیپلماسی بین‌المللی و بهره‌گیری از قدرت هوشمند و اقدامات پیش‌گیرانه را در راستای عملیاتی شدن راهبرد موازنه برون بوم ردیابی نمود. نخست؛ در خصوص واقع‌گرایی لیبرال، تعریف واقع‌گرایی که شامل گفت‌وگو و دیپلماسی با دشمنان و متحدان است، مؤلفه کلیدی جهان‌نگرش امنیت ملی اوپاما است. مثال‌های زیادی وجود دارد: "برای محدود کردن کشورهای یاغی، ما باید از دیپلماسی مؤثر و اتحادهای قدرتمند استفاده کنیم" (رنشون، ۱۳۹۳، ص. ۹۸). تأکید اوپاما بر نقش نهادهای بین‌المللی در کاهش استفاده از زور را می‌توان یکی از مهم‌ترین مصادیق این مؤلفه در استراتژی وی دانست. اوپاما در نشریه امید نوشت به نفع آمریکا بود تا با کشورهای دیگر در ایجاد نهادهای بین‌المللی و ارتقای هنجارهای بین‌المللی همکاری کند. نه به این علت که معاهدات و حقوق بین‌الملل به تنهایی به منازعات میان ملت‌ها پایان خواهند داد یا نیاز برای اقدام نظامی آمریکا را حذف خواهد کرد بلکه هرچه هنجارهای بین‌المللی بیشتر تقویت شوند و آمریکا خواهان اعمال قدرت کم‌تر و محدود خود باشد، منازعات کم‌تری ظهور می‌کنند و زمانی که دست به اقدامات نظامی بزنیم مشروعیت اقدامات ما در چشمان جهانیان دیده خواهد شد (Obama, 2006, p. 308). بهره‌گیری از دیپلماسی اجبارآمیز که در آن دیپلماسی شاخصه‌ی لیبرالیسم و اجبارآمیز بودن شاخصه‌ی واقع‌گرایی است وجهی دیگر از مؤلفه واقع‌گرایی لیبرال در استراتژی امنیت ملی اوپاما است.

ابزار دوم راهبرد موازنه برون‌بوم اتحادسازی<sup>۱</sup> است. در استراتژی امنیت ملی سال ۲۰۱۰ آمده است که بنیان امنیت ایالات متحده، امنیت منطقه‌ای و امنیت جهانی؛ روابط آمریکا را با متحدانش و تعهد آمریکا به امنیت آن‌ها را غیرقابل خدشه می‌داند. این روابط باید پیوسته تقویت شوند نه فقط به این جهت که برای منافع و اهداف امنیت ملی آمریکا ضروری هستند بلکه بدین جهت که آن‌ها برای امنیت جمعی ما بنیادی هستند. متحدان تقویت‌کننده هستند: از طریق همکاری و هماهنگی بین‌المللی، مجموع اقدامات ما همواره بیش از آن چیزی است که ما به تنهایی انجام می‌دهیم. بنابراین، برقراری همکاری با مناطق نفوذ جدید در قرن بیست و یکم و تقویت نهادها و سازوکارهای همکاری و نیز پایدار نمودن همکاری در خصوص چالش‌های کلیدی جهانی را پیشنهاد می‌دهد (National Security Strategy, 2010, p. 41). در همین خصوص تمایل کمتر اوباما به روابط با اسرائیل و عربستان سعودی را می‌توان مثال زد؛ با این توضیحات به نظر می‌رسد اوباما به سیستم امنیت جمعی اعتقاد داشته باشد.

چندجانبه‌گرایی و دیپلماسی بین‌المللی به عنوان ابزار مکمل اتحاد سازی مطرح می‌شود. اوباما در مورد دیپلماسی و نقش آن می‌گوید که هرچند نیروهای نظامی ایالات متحده سنگ‌زیربنای امنیت در این کشور هستند ولی باید آن را با دیپلماسی تکمیل کرد. به گفته وی، امنیت ایالات متحده بر سه پایه دارد: دیپلمات‌هایی که در هر گوشه از جهان فعالیت دارند؛ متخصصان توسعه که حاکمیت را تقویت کرده و از شأن و منزلت انسانی حمایت می‌کنند و نهایتاً نیروهای اطلاعاتی و نظامی که به کشف توطئه‌ها، تقویت سیستم‌های قضایی و همکاری با دیگر کشورها مشغولند (کاردان، ۱۳۹۰، ص. ۲۳۵-۲۳۴). او استدلال

1. Alliance Building

کرده است که امروز بی‌اعتبار کردن سازمان ملل، بانک جهانی و دیگر سازمان‌های بین‌المللی مد روز شده است. با این حال، چنین اصلاحات واقعی با رد ارزش این نهادها یا با مجبور کردن کشورهای دیگر برای تأیید تغییراتی که ما به‌تنهایی پیش‌نویس آن را تهیه کرده‌ایم، حاصل نخواهد شد (رنشون، ۱۳۹۳، ص. ۱۱۱-۱۱۰).

در نهایت، قدرت هوشمند و اقدامات پیشگیرانه به عنوان آخرین ابزار تلقی می‌گردد. این قدرت در واقع ترکیب قدرت سخت و نرم در سیاست خارجی آمریکا است، ترکیبی که تأکید دولت بوش بر استفاده نظامی باعث شد هیچ عنایتی به آن نشود. قدرت هوشمند اصطلاح خوشایندی برای رئیس‌جمهوری است که مفتخر به قدرت تحلیل است و احتمالاً چهره جدیدی از واقع‌گرایی در دوران ریاست جمهوری اوباما تبدیل شود. هنگامی که اوباما در سخنرانی خود در مقابل نیروهای آمریکایی در عراق گفت که دولتش "راهبردی را برای استفاده همه عناصر از قدرت آمریکایی برای جلوگیری ایران از ساخت سلاح هسته‌ای طراحی کرده است" دقیقاً منظورش چه چیزی بود؟ مذاکره؟ انگیزه و تشویق؟ انزوا؟ تحریم‌های اقتصادی؟ تهدید اقدام نظامی؟ عبارت "همه ابزارهای قدرت آمریکا" شاید دربرگیرنده برخی یا همه‌ی این ابزارها باشد. (رنشون، ۱۳۹۳، ص. ۳۷-۳۵). تشکیل نیروی مشترک در آمریکای اوباما نیز ناشی از همین نگاه است. از این نگاه، دکترین نیروی مشترک، توانمندی‌های نظامی در تمامی حوزه‌ها از جمله فضا و فضای سایبر را به نحو بهتری یکپارچه ساخته و نشان‌دهنده ملاحظات و محدودیت‌های جغرافیایی می‌باشد. در رابطه با ابزارها نیز از تمامی منابع قدرت در آمریکا صحبت می‌شود که در نیروی مشترک تجلی می‌یابد (National Military Security, 2011, pp. 8-9). در دو سندی که دولت جورج دبلیو بوش در سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۶ به‌کنگره ارائه داده بود، روی

واژه‌هایی از قبیل "پیش‌دستی" و "دفاع" تأکید فراوانی شده بود؛ حال آنکه در استراتژی جدید به رهبری اوباما، واژه‌های "تعامل" و "همکاری" به کرات مورد استفاده قرار گرفته‌اند. اوباما در سند استراتژیک خود از دیپلماسی و کمک‌های توسعه نیز به‌عنوان ابزارهای مناسب برای "پیشگیری از منازعه" نام می‌برد (کاردان، ۱۳۹۰، ص. ۲۵۰). استفاده آمریکا از تحریم‌های هوشمند نیز در راستای همین مؤلفه است.

اوج بهره‌گیری از قدرت هوشمند و مفهوم اقدامات پیشگیرانه اوباما را می‌توان آنجا مشاهده کرد که وی معتقد بود حل فقر و تأمین مایحتاج اساسی زندگی مثل غذا و آب سالم، درمان و سرپناه که نهایتاً می‌تواند منجر به دموکراسی شود آنچه بوش در قالب دگردیسی دموکراتیک به عکس آن معتقد بود. در همین رابطه در سند استراتژی اطلاعات ملی اوباما مربوط به سال ۲۰۰۹ موضوع "دموکراسی‌سازی با حمله نظامی به کشورهای دیکتاتوری" حذف شده و به جای آن عبارت "حمایت از عملیات نظامی در عراق و افغانستان" گنجانده شده است (کاردان، ۱۳۹۰، ص. ۷۱).

## ۶. راهبرد ناموازنه ترامپ بر بستر واقع‌گرایی رها شده از نرم افزارگرایی

راهبرد ناموازنه ترامپ با دوگانه‌سازی با راهبردهای فراموازنه‌گرایی بوش و موازنه‌گرایی برون بوم اوباما شکل می‌گیرد. راهبرد ناموازنه ترامپ راهبردی است که با اولویت آمریکای قدرتمند، تهدیدات اقتصادی را مهمترین مسأله امنیت ملی تلقی نموده و درصدد است با ابزارهای واقع‌گرایی بازدارنده، اتحاد با دریافت هزینه، یک‌جانبه‌گرایی حداکثری و بهره‌گیری از قدرت اقتصادی به این هدف نائل شود. از این‌رو هم جنگ و هم چندجانبه‌گرایی را هزینه‌زا دانسته و می‌کوشد جهت دفاع در مقابل متجاوز به شکلی که خود مصون و در حاشیه باشد، عمل نماید.



بنابراین؛ تعیین منافع، تشخیص تهدیدات و استفاده از ابزارها در این راهبرد به گونه‌ای متفاوت از راهبردهای روسای جمهور پیشین شکل می‌گیرد. نخست، درخصوص تعیین منافع، آمریکای قدرتمند<sup>۱</sup> بهترین عبارت توصیف‌کننده این منافع است، همان عبارتی که در مقدمه سند استراتژی امنیت ملی آمده است. این منافع شامل حفاظت از مردم آمریکا، میهن<sup>۲</sup> و سبک زندگی آمریکایی و نیز ارتقای سعادت<sup>۳</sup> آمریکا است. (national security strategy, 2017). این منافع به وضوح سویه اقتصادی دارد و در دوگانه داخلی - خارجی اگر آمریکای برتر بوش و آمریکای برابر اوباما گرایش به خارج مرزها داشته‌اند اما آمریکای قدرتمند ترامپ، جهت‌گیری داخلی دارد از این‌رو ترامپ به صراحت مخالف نقش رهبری جهانی آمریکا است و به وضوح تعهدات بین‌المللی آمریکا را زیر سؤال می‌برد: (Haass R. , Trump foreign policy has found its theme: The Withdrawal Doctrine. US have left/threatening to leave TPP, Paris accord, UNESCO, NAFTA, JCPOA, 2017). راهبرد آمریکا نخست<sup>۴</sup> تجلی عینی این نوع تعیین منافع در سند استراتژی امنیت ملی ترامپ محسوب می‌شود.

دوم، در خصوص تشخیص تهدیدات، تهدیدات اقتصادی، مهمترین مساله امنیت ملی به حساب می‌آیند و بنابراین بر رفع عدم توازن تجاری<sup>۵</sup> به عنوان تهدید عمده تأکید دارد. در متن این سند از کلمات اقتصاد، اقتصادی و اقتصادها به ترتیب ۱۰۹،۲۹، ۱۲ و تجارت ۴۵ بار نام برده شده است. حذف تغییرات اقلیمی از لیست تهدیدات امنیت ملی آمریکا و افزودن سیستم مهاجرتی آمریکا به لیست این تهدیدات از بارزترین تغییرات به حساب

1. A strong America

2. The Homeland

3. Prosperity.

4. America First

5. Trade Imbalances

می‌آید. تهدیدات سلاح‌های کشتار جمعی خصوصاً سلاح‌های هسته‌ای کره‌شمالی که قادرند خاک ایالات متحده را هدف قرار دهند و نیز تهدیدات گروه‌های جهادی از جمله تهدیدات دیگر محسوب می‌شوند که کما بیش در اسناد استراتژی روسای جمهور قبلی هم به چشم می‌خورد با این تفاوت که سند استراتژی امنیت ملی اوباما در قبال اسلام‌گرایان موضع نرم‌تری داشت. نهایتاً تهدیدات بیولوژیک و بیماری‌های همه‌گیر همچون ابولا و سارس به عنوان بخش نوین از تهدیدات مطرح می‌شوند (national security strategy, 2017).

نهایتاً، می‌توان ابزارهای واقع‌گرایی بازدارنده، اتحاد با دریافت هزینه، یک‌جانبه‌گرایی حداکثری و بهره‌گیری از قدرت اقتصادی را در راستای عملیاتی شدن راهبرد ناموازنه ردیابی نمود. واقع‌گرایی بازدارنده بدین معناست که هرچند ترامپ بر روی افزایش قابلیت‌های نظامی سرمایه‌گذاری می‌کند اما این سرمایه‌گذاری بیشتر جنبه بازدارندگی از تهدیدات داشته و جهت جلوگیری از هزینه‌های اقتصادی مداخله نظامی در نقطه مقابل بوش دیدگاه تهاجمی ندارد. از این‌رو ترامپ از دفاع ملی مستحکم در طول انتخابات انتخاباتی ۲۰۱۶ حمایت کرد (Trump, June 16, 2015) و در اولین لایحه بودجه خود به عنوان رئیس‌جمهور در مارس ۲۰۱۷، افزایش ۵۴ میلیارد دلاری (۱۰٪) در هزینه‌های دفاعی و در مجموع ۶۳۹ میلیارد دلار برای سال مالی ۲۰۱۸ را پیشنهاد کرد. وی گفت که این افزایش برای مبارزه با تروریسم، بهبود آمادگی نیروها و ساخت کشتی‌ها و هواپیماهای جدید لازم است و با کاهش عمیق به سایر آژانس‌ها از جمله کاهش ۲۸ درصدی بودجه وزارت امور خارجه ایالات متحده پرداخت می‌شود. وی همچنین برای وزارت دفاع آمریکا ۳۰ میلیارد دلار اضافی برای باقی مانده مالی سال ۲۰۱۷ درخواست کرد (Cohen,

March 26, 2017). فقدان مداخلات نظامی گسترده تا اواخر دور اول ترامپ نشان از

غلبه رویکرد بازدارندگی در راهبرد سیاست خارجی وی دارد.

اتحاد با دریافت هزینه به عنوان ابزار دوم در گرایش سوداگرایانه ترامپ به وضوح نشان

داده است. ترامپ به طور مکرر از کشورهای متحد از جمله آلمان، اسرائیل، ژاپن، عربستان

سعودی و کره جنوبی خواست تا هزینه‌های نظامی آمریکا در کشورهایشان را جبران کنند

(The Japan Times, November 4, 2015). این رویکرد در جایی به نقطه اوج خود

می‌رسد که متحدان خود را به خروج از ناتو تهدید می‌کند. در همین راستا ترامپ اعلام

نمود که ۱۳۰۰۰ نیروی خود را از آلمان خارج می‌کند. وی اظهار داشت که "آلمان

میلیاردها دلار برای خرید انرژی به روسیه می‌پردازد و ما باید از آلمان در برابر روسیه

حفاظت کنیم. این چه معنایی دارد؟ آلمان در پرداخت ۲ درصد [جی دی پی] به ناتو

کوتاهی می‌کند به همین خاطر ما برخی نیروهای خود را از آلمان خارج می‌کنیم."

(foreign policy, JULY 29, 2020).

رویکرد سوداگرایانه در ابتدای امر منجر به یک‌جانبه‌گرایی در راهبرد سیاست خارجی

ترامپ گردید. یک‌جانبه‌گرایی به شکلی در راهبرد ترامپ اثرگذار بود است که ارنست

هاس دکترین وی را با عنوان دکترین خروج<sup>۱</sup> نامگذاری کرده است (Haass R. ,

Withdrawal Doctrine, 2020). چرا که وی از موافقتنامه‌ها و معاهدات و سازمان‌های

بین‌المللی بسیاری خارج شد و یک‌جانبه‌گرایی را بر چندجانبه‌گرایی ترجیح داد. این نوع

یک‌جانبه‌گرایی در برخی حوزه‌ها به مماشات در مقابل رفتارهای متحدین نیز ختم می‌شود؛

این مسئله از سوی باری پوزن<sup>۲</sup> متخصص مطالعات امنیت موسسه تکنولوژی ماساچوست به

<sup>۱</sup> . Withdrawal Doctrine

<sup>۲</sup> . Barry Posen

عنوان "محرک بی‌ملاحظه"<sup>۱</sup> نام برده شده که معنای آن تمایل متحدان برای انجام ریسک‌های غیرضروری و اتخاذ سیاست‌های بی‌پروا و احمقانه به این دلیل که آن‌ها بر این عقیده‌اند که اگر دچار مشکل شوند؛ حامی قدرتمند، آن را نجات خواهد داد. این اعتماد به نفس کاذب بیانگر این است که چرا دولت اسرائیل فکر می‌کند ساخت شهرک‌ها هیچ خطری ندارد یا محمد بن سلمان چرا درگیر جنگ عظیم و غیرانسانی در یمن است یا درصدد طرد و تحریم قطر، مداخله در لبنان و سوریه بدون هیچ هدف سودمندی است (Walt, 2018: 4).

نهایتاً، در مقایسه با بهره‌گیری از قدرت سخت و نرم، بهره‌گیری از قدرت اقتصادی، مؤلفه بعدی راهبرد ناموازنه ترامپ است. ترامپ تلاش کرده از ابزار تعرفه‌های تجاری و تحریم‌های اقتصادی در همین راستا بهره‌برداری نماید. ملی‌گرایی اقتصادی و حمایت‌گرایی<sup>۲</sup> هم وجهی دیگر از این نوع اعمال قدرت در راهبرد ترامپ تلقی می‌شود بدین صورت اعمال قدرت عریان اقتصادی در دوره ترامپ فضای چندانی برای بهره‌گیری از قدرت نرم در این حوزه باقی نگذاشت.

## نتیجه‌گیری

تداوم یا گسست از راهبرد کلان تفوق در سیاست خارجی آمریکا در دوران اوباما و ترامپ باعث طرح این پرسش گردید که وجوه اشتراک و افتراق راهبرد سیاست خارجی آمریکا در دوران رهبری اوباما و ترامپ کدامند؟ در پاسخ به پرسش این فرضیه مورد تأیید قرار گرفت که: با تأکید بر فاصله‌گیری از راهبرد کلان تفوق در سیاست خارجی

1. treckless driving

2. Protectionism

آمریکا در حدفصل سال‌های ۲۰۰۹ تا ۲۰۲۰، جهت‌گیری مزبور در دوره اوباما در قالب «راهبرد موازنه برون بوم» بر بسترپافشاری بر منابع نرم قدرت (اتحادسازی، چندجانبه‌گرایی و دیپلماسی بین‌المللی و قدرت هوشمند) در دستورکار قرار داشت و در دوره ترامپ در چارچوب تأکید بر واقع‌گرایی رها شده از نرم افزارگرایی، «راهبرد ناموازنه» مدنظر قرار گرفت.

پیامدهای پژوهش پیش رو از دو بعد نظری و عملیاتی قابل بحث است. از بعد نظری، نخست، بهره‌گیری از نظریه رئالیسم نوکلاسیک در این پژوهش باعث گردید بر اعتبار نظریاتی که با تأکید بر ساختار داخلی دولت‌ها به ارزیابی سیاست خارجی بازیگران می‌پردازند، افزوده شود چنانکه در واقع‌گرایی نوکلاسیک ضمن حفظ ساختار نظام بین‌الملل به عنوان متغیر مستقل، ساختار دولت به عنوان متغیر میانجی بررسی گردید. از این رهگذر منابع قدرت نرم هر بازیگری که ریشه در جامعه و فرهنگ آن دولت دارد در شکل‌دهی به سیاست خارجی آن دولت ایفای نقش می‌نماید. دوم، در واقع‌گرایی نوکلاسیک برعکس واقع‌گرایی کلاسیک و نواقع‌گرایی دیگر با دولت به‌عنوان بازیگر عاقل و یکپارچه روبرو نیستیم بلکه دولت می‌تواند در طیفی از انسجام تا عدم انسجام نمود یافته و نیز با توجه به نقش رهبران در دولت، این موجودیت سیاسی با عقلانیت رفتار کرده و یا غیراز آن عمل کند. بنابراین این نظریه قادر به تبیین بخش‌هایی از سیاست خارجی بازیگران خواهد بود که الزاماً با انتظارات عقل سلیم همخوانی ندارد ضمن اینکه عدم اعتقاد به دولت محوری و اعتقاد به گروه‌محوری به جای آن در واقع‌گرایی نوکلاسیک باعث شده است تا با این تحول نظری، امکان بررسی بازیگران غیردولتی در این نظریه نیز فراهم باشد و فضای نظری برای طرح مفاهیمی چون دیپلماسی عمومی، سازمان‌های مردم

نهاد، افراد و شرکت‌های چندملیتی که در ارتباط وثیق با مفهوم قدرت نرم و به عنوان کارگزاران قدرت نرم هستند، فراهم آید. سوم، به دلیل اینکه رئالیسم نوکلاسیک در هستی‌شناسی از یک طرف به واقعیت عینی یا عینی‌گرایی باور دارد یعنی معتقد است جهان روابط بین‌الملل و به طور خاص نظام بین‌الملل عینی خارج از ذهن و مستقل از انسان و فاعل شناسا وجود دارد و از طرف دیگر به ذهنی بودن واقعیت نیز باور دارد و تکوین‌گرا است یعنی معتقد است که جهان روابط بین‌الملل خارج از ذهن وجود دارد و آن را مستقل از انسان نمی‌پندارد و باور دارد که دست کم بخشی از آن توسط کنشگران اجتماعی ساخته و پرداخته می‌شود؛ باعث می‌شود قدرت نرم به عنوان مفهومی بیشتر ذهنی (شکل دادن به ترجیحات بازیگران مختلف) تا عینی، امکان جذب در نظریه رئالیسم نوکلاسیک را داشته باشد.

از بعد عملیاتی، نخست، افزایش اعتبار فرضیه پژوهش می‌تواند با انتظارات از سیاست خارجی آمریکا در کاهش روند مداخله‌گرایی در مناطق مختلف همراه گردد چرا که دوام سیاست مداخله‌گرایی با افزایش هزینه برای سیاست خارجی آمریکا همراه بوده است و فاصله‌گیری از تفوق ناگزیر باید با کاهش هزینه همراه باشد و نهایتاً این کاهش هزینه جهت تداوم رهبری نیازمند استفاده از منابع قدرت نرم به عنوان راه حل جایگزین است که به وضوح در سیاست خارجی اوپاما دیده می‌شود و در سیاست خارجی ترامپ به دلیل عدم تمایل به تداوم رهبری، استفاده از منابع قدرت نرم در موارد محدود صورت می‌گیرد و نهایتاً به نظر می‌رسد دولت بایدن در حرکتی پاندولی مجدداً به دنبال تقویت نقش قدرت نرم رفته است. دوم، به نظر می‌رسد با تداوم روند موجود در سیاست خارجی آمریکا بر اعتبار فرضیه بازگشت به انزوگرایی بیش از پیش افزوده می‌شود و این مسأله نیاز به

استفاده از قدرت سخت را کاهش داده و در وضعیت خلأ ناشی از قدرت سخت، استفاده از قدرت نرم معنادار می‌شود. سوم، انتظارات فاصله‌گیری از راهبرد تفوق (در کنار نظام‌های بومی امنیت منطقه‌ای) در مناطق مختلف باعث نظامی شدن بیش از پیش مناطق و ایجاد معمای امنیت می‌شود چراکه کاهش نقش هژمونی آمریکا می‌تواند گسل‌های فعال در مناطق مختلف را فعال نماید و راه حل احتمالی آن استفاده از منابع قدرت نرم آمریکا برای اعمال هژمونی با کمترین استفاده از قدرت سخت خواهد بود.

## منابع

- ۱) برژینسکی، زیگنیو (۱۳۹۳). بینش استراتژیک آمریکا و بحران قدرت جهانی، ترجمه علی بهفروز، تهران: صمدیه.
- ۲) بوزان، باری (۱۳۹۰). ایالات متحده و قدرت‌های بزرگ، ترجمه عبدالحمید حیدری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی غیرانتفاعی، چاپ دوم.
- ۳) رنشن، استنلی (۱۳۹۳). امنیت ملی اوباما: ارزیابی دوباره دکترین بوش، ترجمه عسگر قهرمان‌پور، تهران: میزان.
- ۴) کاردان، عباس (۱۳۹۰). کتاب آمریکا (۱۰): ویژه بررسی اسناد استراتژی امنیت ملی آمریکا پس از جنگ سرد، تهران: ابرار معاصر تهران.
- ۵) لیتل، ر (۱۳۹۴). تصویرهای متعارض از سیاست جهان، در گرگ فرای و جاستینا اهیگن، تهران: نشر نی.
- ۶) واعظی، محمود (۱۳۸۷). سیاست خارجی آمریکا، تهران: پژوهشکده مطالعات استراتژیک.
- ۷) ویتکف، چارلی و یوجین ویتکف (۱۳۸۲). سیاست خارجی آمریکا (الگو و روند)، ترجمه اصغر دستمالچی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- 8) Brands, H. (2018). American grand strategy in the age of Trump. Washington, DC: Brookings.
- 9) Cha, T., & Seo, J. (2018). Trump by Nixon: Maverick presidents in the years of US relative decline. *The Korean Journal of Defense Analysis*, 79-96.
- 10) Clarke, M., & Ricketts, A. (2017). US grand strategy and national security: the. *Australian Journal of International Affairs*.
- 11) Cobb, J. (2016). Donald Trump and the Death of American Exceptionalism. *New Yorker*.
- 12) Cohen, Z. (March 26, 2017). Trump proposes \$54 billion defense spending hike. *CNN*.
- 13) Dueck, C. (2006). *Reluctant Crusaders: power culture and change in american grand strategy*. New Jersey: Princeton University Press.
- 14) Dueck, C. (2004). Ideas and Alternatives in American Grand Strategy, 2000–2004. *Review of International Studies*, 30, 511-535.
- 15) Dueck, C. (2015). *The Obama Doctrine: American Grand Strategy Today*. Oxford University Press.
- 16) foreign policy. (JULY 29, 2020). Trump Undercuts Pentagon Over Germany Troop Withdrawal.



- 17) Godson, R., & Shultz, R. (2010, 4th Quarter). A QDR for All Seasons? *Joint Force Quarterly*, 52-56.
- 18) Haass, R. (2017). Trump foreign policy has found its theme: The Withdrawal Doctrine. US have left/threatening to leave TPP, Paris accord, UNESCO, NAFTA, JCPOA. Twitter. Available at: <https://twitter.com/RichardHaass/>.
- 19) Haass, R. (2020). Withdrawal Doctrine. *Washington Post*.
- 20) Haass, R. N. (May/June 2008). The Age of Nonpolarity What Will Follow U.S. Dominance. *Foreign Affairs*.
- 21) Humphrey, J., & Messner, D. (2006). Unstable multipolarity? China's and India's challenges for global governance. Bonn: German Development Institute (Briefing Paper).
- 22) Jervis, R. (1993). International Primacy: Is the Game Worth the Candle? *International Security*, 17, 52-67.
- 23) Kagan, R. (2016). Trump Marks the End of America as World's 'Indispensable Nation. *Financial Times*.
- 24) Kitchen, N. (2016). Ending 'permanent war': Security and economy under Obama. In M. Bentley, & J. Holland, *The Obama Doctrine: A Legacy of Continuity in US Foreign Policy?* (pp. 9-25). London: Routledge.
- 25) Kitchen, N. (2020). Why American grand strategy has changed: international constraint, generational shift, and the return of realism. *Global Affairs*, 1-18.
- 26) Kitchen, N., & Cox, M. (2019). Power, structural power, and American decline. *Cambridge Review*.
- 27) Larsen, P. T. (2016). Trump and the Demise of the American Global Order. *Reuters*.
- 28) Layne, C. (2012, January 27). The (Almost) Triumph of Offshore Balancing. *National Interest*.
- 29) Mearsheimer, J. (2011). Imperial by Design. *National Interest*, 16-34.
- 30) Monten, J. (2007). Primacy and Grand Strategic Beliefs in US Unilateralism. *Global Governance*, 119-138.
- 31) (2011). *National Military Security*.
- 32) (2010). *National Security Strategy*.
- 33) (2017). *National Security Strategy*.
- 34) Nye, J. (May- June 2004). The Decline of America's Soft Power. *Foreign Affairs*, 83.
- 35) Obama, B. (2006). *The Audacity of Hope*. New York: Three Rivers Press.
- 36) Porter, P. (2018). Why America's Grand Strategy Has Not Changed: Power, Habit, and the U.S. Foreign Policy Establishment. *International Security*, 42, 9-46.

- 37) Quinn, A. (2011). The art of declining politely: Obama's prudent presidency and the waning of American power. *International Affairs*, 4, 803–824.
- 38) Schweller, R. L. (2004). *Unanswered Threats: A Neoclassical Realist Theory of Underbalancing*. *International Security*.
- 39) (January 2012). *Sustaining U.S. Global Leadership: Priorities for 21st Century Defense*. Department of Defense.
- 40) *The Japan Times*. (November 4, 2015). Japan-U.S. security alliance not fair, Donald Trump says.
- 41) Trump, D. (June 16, 2015). Donald Trump announces a presidential bid. *The Washington Post*.
- 42) Walt, S. M. (2018). Has Trump Become a Realist? *Foreign Policy*, 1-5.
- 43) Zakaria, F. (2008). *The Post-American World And the Rise of the Rest*. London: Penguin. Xxiii.